

## آیا با رژیم جمهوری اسلامی مبارزه مسالمت آمیز و مدنی سودمند است!

"نوشته زیر متن بحث و گفتگونی است که در تاریخ 3 جولای 2011 در محل میز کتاب  
آمستردام صورت گرفته که اینک با کمی تغییرات در سایت درج می شود"

رژیم جمهوری اسلامی ، یک نظام جمهوری نیست، در این رژیم همه چیز بر دروغ ، فریبکاری و سرکوب و اجبار استوار است. در آیین آنها انسان موجودی مختار نیست، بلکه مکلف است، انسان موجودی مسئول نیست ، بلکه موظف است، تکلیف و وظیفه او را فقها که نماینده خدا هستند تعیین می کنند ، و او هرگز این حق را ندارد که از آن کادر خارج شود، او جانش و مالش و هست و نیستش متعلق به خدا و در نتیجه متعلق به فقیه با قدرت مطلق هست، به همین خاطر در شب و روز، در خواب و بیداری، در بیرون و اندرون چشمان این قدرت مطلقه شما را می پاید. مسلمان بودن و یا نبودن به دست خودت نیست و چون به دست خودت نیست نمی توانی آن را به انتخاب خودت ترک کنی، ترکش مجازات مرگ دارد.

در آیین آنها انسان در مقابل پروردگار و نتیجتاً نماینده آن فقیه مطلقه همواره باید در حالت تسلیم باشد، همواره باید سر سپردگی باشد، حالت اعتراض نسبت به او ، طغیان است و مجازاتش مرگ است،

- در ادبیات انقلابی که هر آن خواهان تغییر وضع موجود هست ، تسلیم طلبی، سر سپردگی و مکلف بودن ویژگی های منفی است. زیرا هر سه این ویژگی ها در نقطه مقابل تغییر و برای حفظ وضع موجود است، در حالیکه در آیین برپادارندگان رژیم جمهوری اسلامی این هر سه کلمات مثبتی هستند و یک بنده خوب بآید مطیع و فرمانبر و سرسپرده ولی فقیه باشد. و همین هم معیار سنجش افراد است ، معیار خودی و غیر خودی ، است حالا هرکی و هر چی می خواهی باش فرقی نمی کند. ، میزان نزدیکی ، اطاعت و سرسپردگی به فقیه است.

- ما انسان ها به سه حق پایبند هستیم و آن را حقوق اساسی همه انسان ها می دانیم:

1- آگاهی

2- آزادی

3- برخورداری

در نظام جمهوری اسلامی مردم خود صاحب هیچکدام از این حقوق نیستند. همه حقوق متعلق به فقیه است و مردم تنها جیره خوار او.

آنها به خدایی اعتقاد دارند که مکارترین مکاران است، فریبکاری در آیین آنها در همه ابعاد آزاد و مجاز است و نه تنها مباح است بلکه برای پیاده کردن نظام ولایت مطلق و حفظ نظام همه چیز مشروع و مجاز است، اتهام، آدم ربایی، شکنجه، تجاوز، سر بریدن، خرد کردن، نثار رکیک ترین فحش ها و کلماتی که انسان را خرد کند، حبس های طولانی مدت برای اعمالی که جرم نیستند، همه اینها به گفته صریح خامنه ای در تراوی خدمت به فقیه سنجیده می شوند. بنابراین با هدف تثبیت و حفظ نظام در طول 32 سال گذشته، آنها به هرگونه جنایت، حقه و فریبکاری متوسل شده اند. که مهم ترین آنها به خدمت گرفتن دستجات و گروه ها و احزاب سیاسی بوده، که هر کدام از آنها را پس از تمام شدن تاریخ مصرف اش، به بیرون از خود پرت کرده اند. تا به امروز رسیده اند. در این سیر، از نهضت آزادی، از بنی صدر، از بخشی از چپ ( حزب توده و اکثریت، از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، از حزب مشارکت، دوم خردادی ها و اصلاح طلبان ) استفاده کرده اند، اما آن نتیجه قاطعی که حاصل شده این است که جمهوری اسلامی اهل تفاهم نیست. اهل مدنیت نیست، اهل مدارا نیست، اهل شناختن حقوق و رعایت حقوق نیست، و همه اینها یک حرف نیست بلکه از نتایج خون های به ناحق ریخته شده، اعدام های دسته جمعی، شکنجه های طاقت فرسا، ترورهای جنایت کارانه، خانه های امن شکنجه به مثابه استناداتی مسلم برای ما حاصل شده است. هرکس این توهم را داشته باشد که با جمهوری اسلامی می توان به تفاهم رسید و در کادر حاکمیت این نظام، در کادر قانون اساسی این نظام، می توان به حقوقی دست یافت، مرتکب خطای استراتژیک شده است. همین توهم که 13 سالها قبل و با آمدن 2 خردادی ها شروع شد و مردم ما را به انفعال و استیصال کشاند، و الان توسط اپوزسیون درون نظام که به دلیل عدم حضور اپوزسیون بیرون نظام رهبری جنبش اجتماعی را به دست گرفته اند، بزرگترین مانع در مقابل به حرکت در آمدن مردم ما هستند. در سطح کلی مداوما این سؤال تکرار می شود که آیا مردم ایران که این همه تلاطمات و حرکت ها و تنش های اجتماعی را پشت سر گذاشته اند، به اندازه مردم مصر و تونس همت ندارند تا علیه این رژیم بلند شوند. اما کمتر به این موضوع پرداخته می شود که: هیچ کس از خون خود و فرزندان خود به خاطر اجرای اصول معوق مانده قانون اساسی جمهوری اسلامی که شعار موسوی در جریان جنبش اجتماعی پس از انتخابات تقلبی ریاست جمهوری بود، یعنی آن قانون اساسی که تبعیض بین زن و مرد و مسلمان و غیر مسلمان، شیعه و سنی را رسمی می کند، آن قانون اساسی که ولایت مطلقه فقیه و شورای نگهبان، مجلس خبرگان، قصاص، و سنگسار و بریدن دست و پا را مشروع و مجاز اعلام می کند، نمی گذرد. توده های مردم ایران با گوشت و پوست خود رژیم را می شناسند، اما آن قدر عاقل و آگاه و با تجربه نیز شده اند تا برای " اجرای اصول فراموش شده قانون اساسی رژیم جمهوری اسلامی" با پاسداران و شکنجه گران و چاقو کش ها و اراندل و اوباش رژیم، آن هم با روش مسالمت آمیزی که از طرف اپوزسیون درون نظام تبلیغ می شود درگیر شوند. باز هم آنقدر عاقل و با تجربه و آگاه هستند

تا برای به قدرت رساندن جناحی از نظام که 24 سال حاکمیت را بدست داشتند، جسم و روح و ناموس و هست و نیست خود را در کف دست نهاده و با سگ های هار رژیم موسوم به لباس شخصی های درگیر شوند.

\* امروز برای مردم ما "یک شعار صریح و قاطع برای تعیین تکلیف با کلیت این نظام" ، و "یک چشم انداز روشن به فردا" لازم است که آنها را به میدان بکشاند. امری که هم در تونس و هم در مصر حداقل برای گام اول صریح و روشن بود: یعنی رفتن مبارک و بن علی و رژیم هایشان احزاب حاکم. که معادل آن در ایران می شود ، سرنگون شدن سید علی و دارو دسته و دم و دستگاہی همچون شورای نگهبان و شورای خبرگان، باند ها و دسته جات مخوف نظامی و انتظامی و اقتصادی که حافظ او و رژیم اش هستند. و این یعنی سرنگونی رژیم ولایت مطلقه فقهتی در ایران. که البته همین لازم است اما باز کافی نیست زیرا مردم ایران با رفتن شاه وابسته و جنایتکار و آمدن رژیم جنایتکارتر و خونریز تر ولایت مطلقه فقهتی دریافته اند که در فکر آلترناتیو مطلوب نیز باشند. تا درد و رنج و خون هایی که در این راه ریخته می شود به هدر نرود. رهبری اپوزسیون درون نظام و طیف هایی از بیرون که همین استراتژی را تعقیب می کنند ، برای هیچکدام از این دو هدف روشنی ندارند و این رمز ماندن مردم در خانه ها هست .

در طول 32 سال گذشته ، در برخورد با این رژیم اشتباهات زیادی صورت گرفته، و نتیجه این اشتباهات این بوده که با هر ضربه ای که خورده قوی تر شده است و به لحاظ امنیتی و اطلاعاتی و نظامی خود را آماده تر کرده است. منشا این اشتباهات یکی بر می گردد به تحلیل ما از رژیم و دیگری روش هایی که برای برخورد با این رژیم صورت می گیرد.

1- در رابطه با خطاهایی که در رابطه با تحلیل از رژیم صورت گرفته: این موارد است :

**الف -** این رژیم سریعاً سرنگون می شود، توهمی که مجاهدین در سال 59 و 60 داشتند و با اتخاذ تاکتیک های متعدد نه تنها نتوانستند رژیم را ساقط کنند ، بلکه موجبات استحکام وی را فراهم آورده و بهانه لازم و کافی برای سرکوب های وحشتناک سالهای دهه 60 را فراهم ساختند. این استراتژی که قدرت گیری و سهم شدن در قدرت هدف آن بود نه تنها خود را بلکه نا خواسته سایر نیروهای سیاسی را قربانی تحلیل های سطحی از جامعه و تحلیل غلط از توانایی ها و پتانسیل قهر و سرکوب رژیم کرد.

مثال هایش: درگیری های مسلحانه مجاهدین با رژیم در سال 60 به قصد بر اندازی و یا حمله فروغ جاویدان برای تصرف تهران بلافاصله پس از خاتمه جنگ. نتیجه این استراتژی سطحی و ساده لوحانه بود که موجب سلاخی یک نسل توسط رژیم و گسترش و حاکمیت خوف و ترس در جامعه، از بین

رفتن گروه ها و احزاب سیاسی تازه پا گرفته در جامعه و انفعال و استیصال توده ها بود، این استراتژی از جایی شروع شد، نتایج اش را هم در پروسه برای همه آشکار ساخت،

ب- این توهم که این رژیم اصلاح پذیر است، با این رژیم می توان به تفاهم رسید، در قانون اساسی رژیم ظرفیت هایی هست که با توسل به آنها می توان با این رژیم مبارزه مدنی کرد، با این رژیم می توان مبارزه مسالمت آمیز کرد. این توهم از اوایل حاکمیت رژیم توسط نهضت آزادی، حزب توده، جناحین اکثریت، جنبش مسلمانان مبارز، در این اواخر، جریانات متوهم حامی 2 خرداد، و بالخره آنانی که الان معفندند که در چهارچوب قانون اساسی این رژیم می توان به حق و حقوقی رسید. تعقیب می شود. در حالیکه تاریخ حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی نشان داده که نتیجه مسلم این استراتژی عقب نشینی قدم به قدم از همه عرصه های اجتماعی و سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه و تحویل مسالمت آن به دست باند های مخوف سرکوب و غارت و تجاوز رژیم و استیصال بیش از پیش توده هاست که مثال روشن آن 8 سال ریاست جمهوری خاتمی بود که نتیجه اش آن شد که محمد خاتمی همه عرصه های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و موسسات آموزشی و دانشگاه ها و کلا " سنگر" هایی که حاوی ظرفیت هایی از مقاومت در مقابل رژیم بودند را خلع سلاح کرده و دست بسته تحویل رژیم داد. که ماحصل آن بلافاصله پس از اتمام ریاست جمهوری وی، دولت یکدست و فاشیستی جلادان و شکنجه گران جیره خوار ولی فقیه به ریاست احمدی نژاد بود. زیرا مبارزه مسالمت آمیز با این رژیم به این می ماند که کسی به خانه شما حمله می کند، تعدادی از اعضای خانواده ات را می کشد، به تعدادی از اهالی خانه شما تجاوز می کند، تعدادی را لت و پار می کند و هست و نیست شما را به هیچ انگاشته و بعد هم خود را در ارتکاب این اعمال محق بداند و حالا یکی بیاید به شما بگوید که گرچه فرزندان شما کشته شده، گرچه به اولاد و خانواده شما تجاوز شده، گرچه اموال شما غارت شده، بیا گذشت کن و با این طرف یک جوری مسالمت کن. این چنین کاری سه نتیجه اجتناب ناپذیر دارد،

یکی آنکه این جنایتکار همچنان در تداوم جنایت اش می ماند  
دومی اینکه خون و حقوق شما و فرزندان نطفه و پایمال می شود  
سوم اینکه شما به یک انسان سست عنصر تسلیم طلب، و مستعد بندگی و بردگی و استثمار تبدیل می شوی می شوی.

در کادر این رژیم نه می توان مبارزه مدنی کرد و نه می توان مبارزه مسالمت آمیز. زیرا در این رژیم نه اندک نشانی از مدنیت هست و نه آثاری از مسالمت. این رژیم اصلا به مخالف خود حق حیاتی قایل نیست، او خود را حق مطلق و دیگران را باطل مطلق می داند. نظام مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران نظام شاه سابق و نظام مبارک و نظام بن علی

نیست، که با فشار اندک برونی حاضر به تسلیم و عقب نشینی بشود و یا نظام دموکراسی هندوستان نیست که بر پایه دموکراسی حاضر به پذیرش انتقاد درونی و اصلاحات از درون گردد، این نظام مانند نظام قذافی لیبی یا نظام اسد در سوریه، به علت اینکه هیچ پلی نه از مردم و نه از کشورهای متروپل پشت سر خود سالم نگذاشته و به هیچ آئین و نظام نه شرعی و نه عرفی و نه بین المللی اعتقادی ندارد، و تنها به قدرت می‌اندیشد و لاغیر. لذا آماده است تا در پای تندیس قدرت ایران و ایرانی را به آتش بکشد. حلال را حرام بکند و حرام را حلال و تمامی جنایت‌های ضد انسانی از تجاوز و شکنجه و نسل کشی و اعدام گرفته، تا آتش زدن تمامی سرمایه این مملکت انجام دهد تا تسلیم تغییر و اصلاحات نگردد. حتی اگر به تجزیه این کشور هم بیانجامد نه قذافی حاضر به تسلیم است و نه نظام مطلقه فقهاتی، لذا برای این رژیم جز حفظ قدرت سرنیزه ائی مطلقه فقهاتی هیچ معیار سیاسی یا انسانی یا دموکراتیک مطرح نمی‌باشد و تمامی معیار در این خلاصه می‌شود که از این رژیم و تمامی اعمال ضد انسانی اش بی چون و چرا حمایت کنی.

در کادر رژیمی که بویی از مدنیت برده و آثاری از تفاهم را می‌توان دید، حتما باید مبارزه مدنی و مسالمت آمیز کرد. اما در رژیم خونریز جمهوری اسلامی این روش نه تنها نتیجه ای ندارد بلکه تنها به تداوم حیات رژیم کمک خواهد کرد. چرا؟ :

ببینید یک طرف این مبارزه مدنی و مسالمت آمیز رژیم است، زنان در همه عرصه های اجتماعی، کارگران در کارخانه ها، معلمان در مدارس، پرستاران در بیمارستان ها، دانشجویان در دانشگاه ها، زندانیان در زندان ها... می خواهند حقوق شان رعایت شود. این حقوق توسط کی پایمال می شود؟ توسط رژیم، رژیم در طول 30 سال گذشته نشان داده که تنها یک روش می شناسد و آن هم سرکوب است، اگر به فرض محال بخواهد در عرصه هایی امتیاز بدهد، این امتیاز را آنقدر خواهد داد که به سلطه و سیطره رژیم و به کیان و ابواب جمعی رژیم خدشه ای وارد نگردد. نتیجه این است که مردم به امتیازات حقیری که در عرصه های قدرت و ثروت نصیبشان می شود دل خوش کنند، و باندهای مخوف قدرت و غارت رژیم که اینک در همه جا حی و حاضرند، ریشه ها را در همه

جای جامه محکم کرده و به حیات خود ادامه دهند. و در نتیجه تمامی روابط ضد بشری و ضد زن و ضد کارگری که رژیم بوجود آورده، همچنان در جامعه باقی بمانند.

در اینجا لازم است روی مطلب دیگری نیز انگشت بگذاریم و آن هم این است که رژیم جمهوری اسلامی لاجرم در یک تعادل قوا به نفع توده های مردم، به دست توده های مردم با قهر کنار زده خواهد شد. و موقعی که فرصت برای سرازیر شدن آتشفشان قهر صد ها هزار خانواده ای که عزیزانشان به دست این رژیم شکنجه شده، کشته شده، تجاوز شده، متهم شده اند، خشم پدران و مادرانی که که فرزندانشان را از دست داده اند، فرزندانی که پدران و مادران و خواهران و برادرانشان بدست جلادان و شکنجه گران و اراذل و اوباش این رژیم قربانی شده اند، کسانی که ناموس و شرف شان پایمال شده، فراهم شود، این افاضات "مسالمت جویی، و برخورد مدنی" با این رژیم همچون حبابی از کف آب، در این آتشفشان نیست و نابود خواهد شد. و رژیم بیش از همه "مسالمت جویان مدنی" به این امر آگاه است. از این نظر همه ما به جای اینکه نیروی مان را برای روش هایی که در خلال 30 سال گذشته نتیجه منفی داده و تنها به ثبات رژیم کمک کرده است، در راستای همان تعادل قوا اندیشه کنیم. از این نظر باید به هر نیرویی که حقیقتاً و نه از موضع فرصت طلبی از جان رژیم کنده شده و به صف اپوزیسیون می پیوندد، بها داد، شعله ور شدن تضاد های درون رژیم و ریزش مداوم نیروهایش، معادل قوت گرفتن جبهه مردم است، هرگز نباید با موضع گیری های نسنجیده آنها را مجدداً به صف رژیم برگرداند. نیروهایی که از دشمن کنده شده و به صف ما می پیوندند را باید غنیمت شمرد، هیچ فرمانده عاقلی، سربازانی را که از جبهه دشمن فرار کرده و به جبهه خودی می پیوندند و حاضر باشند در صف ما به مبارزه ادامه دهند را از خود نمی راند. اما مراقب بود که از آن زاویه ضربه ای یا خیانتی صورت نگیرد. اگر کسانی دیروز معتقد به ولایت فقیه بودند اما باطل بودن آن امروز صادقانه برایشان آشکار شده است، باید به فال نیک گرفت و با این امر که آنان در گذشته با رژیم کار کرده اند، نباید آنان را از صف مردم راند. البته کار آنانی که تا دیروز در جنایت و خونریزی غرق بودند فرق می کند که مثال های آن سید حسین موسوی تبریزی، هادی غفاری، موسوی اردبیلی و ... می باشند. آنانی که از رژیم جدا می شوند سه دسته هستند:

1- کسانی که در جنگ تقسیم و باز تقسیم قدرت ، به بیرون پرتاب شده و به اپوزسیون تبدیل شده اند.

2- کسانی که هوا را پس دیده و فرصت طلبانه با وزش باد جهت عوض کرده و نیرو به هر طرف به چرخد به آن طرف متمایل می شوند

3- کسانی که در پروسه، از طریق فکر و یا در عمل به ماهیت جنایتکارانه و ضد انسانی رژیم پی برده و از آن فاصله گرفته اند.

از میان این سه دسته ورود دسته اول و دوم به صف مردم خطرناک است . باید آنان را افشا کرده و خطرات شان را تذکر داده و روشنگری کرد. اما دسته سوم را باید با آغوش باز پذیرفت و وجودشان را به غنیمت شمرد و از خطاهای گذشته شان چشم پوشید.

با تشکر از همه شما